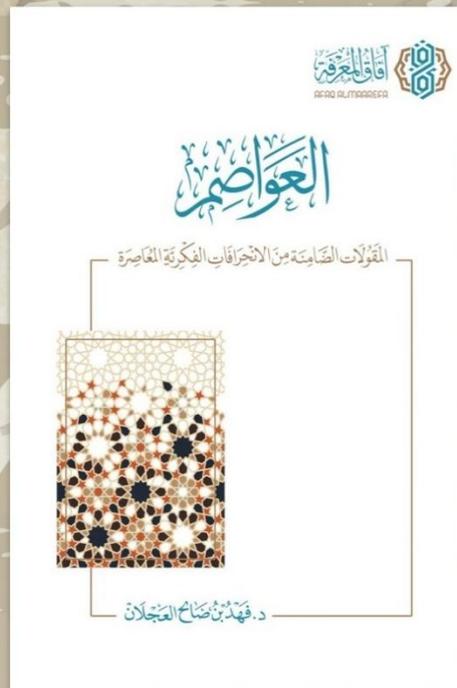


سخنان محافظ (۳۱)

هر کس دین خود را در معرض کشمکش‌ها قرار دهد،
بسیار تغییر نظر می‌دهد

دکتر فهد العجلان | ترجمه: عبدالله شیخ آبادی



سخنان محافظ | آنکه دین خود را در معرض کشمکش‌ها قرار دهد، بسیار دچار تغییر می‌شود |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۳۱) هر کس دین خود را در معرض کشمکش‌ها قرار دهد،

بسیار تغییر نظر می‌دهد

کشمکش‌ها و جدل‌ورزی یکی از ورودی‌های هوای نفس و از عوامل انحراف هستند؛ برخی فقهای سلف در گذشته به این نکته اشاره کرده‌اند؛ چنان که عمرو بن قیس می‌گوید: «به حَکَم بن عَئِیبه گفتم: چه چیز مردم را وادار کرد که وارد این أهواء (بدعت‌ها) شوند؟ گفت: کشمکش‌ها!»^۱

این یک نکته‌سنجی هوشمندانه و تفسیری نبوغ‌آمیز است که این فقیه با آن، کشیده شدن مردم به سوی این بدعت‌ها و انحرافات را به اثر همین

^۱ به روایت آجری در الشریعة (۱/ ۴۴۳)، ابن بطه در الإبانة (۲/ ۵۰۰) و لالکائی در شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة (۱/ ۱۴۵).

کشمکش‌ها نسبت داده است؛ پیش از او نیز خلیفه راشد، عمر بن عبدالعزیز گفته بود: «هر کس دین خود را در معرض خصومات (کشمکش‌ها و درگیری‌ها و جدل‌ها) قرار دهد، بسیار تغییر نظر می‌دهد»!

منظور از خصومات (کشمکش و ستیزه)، جدال و بحث در مسائل اعتقادی واجب است؛ زیرا اصل بر این است که این مسائل با ایمان، تسلیم و جستجوی مراد الله دریافت شوند؛ همان روشی که صدر این امت از صحابه و تابعین بر آن بودند. در آن زمان نیازی به جدل نبود و این موضوع نزد آنان هیچ‌گونه جدالی را بر نمی‌تافت. هرگاه کار به کشمکش و جدال کشید، به دلیل وقوع بدعت‌ها و پیدایش هوای نفس بود؛ به همین خاطر، اصطلاح «کشمکش» با اهل بدعت گره خورده است و این معنا در سیاق نکوهش آنان ذکر می‌شود.

^۱ به روایت مالک در الموطأ به روایت محمد بن حسن (۳۲۵)، ابن سعد در الطبقات الکبری (۳۶۲/۷)، احمد در الزهد (۲۴۵) و دارمی در المسند (۱/۳۴۲). اصل این عبارت به عربی: «من جعل دینه عُرْضة للخصومات، أكثر التنقل».

ابن عباس می‌فرماید: «خداوند مؤمنان را به جماعت (همبستگی) فرمان داده و از اختلاف و تفرقه نهی کرده است؛ و به آن‌ها خبر داده که اقوام پیشین تنها به دلیل جدال و کشمکش در دین الله نابود شدند»^۱!

تعریف روشن جدال و کشمکش بر بدعت را در سخن محمد بن علی باقر می‌یابیم که فرمود: «با اهل کشمکش و جدال همنشینی نکنید؛ چرا که آنان [به قصد فتنه‌گری] در آیات الله فرو می‌روند»^۲.

عَوَّام بن حَوْشَب نیز گفته است: «به خدا سوگند، اگر بینم پسر عیسی با اهل طرب، شراب و باطل همنشین شده، نزد من محبوب‌تر از آن است که او را همنشین اهل مجادله و کشمکش - یعنی اهل بدعت - بینم»^۳.

این پیوند ناگسستنی در کلام ابوقلابه نیز دیده می‌شود: «با اهل أهواء (صاحبان باورهای منحرف) همنشینی نکنید؛ زیرا بیم آن دارم که شما را در

^۱ به روایت طبری در تفسیر خود (۳۱۵ / ۹) و ابن منذر (۱ / ۱۲۷).

^۲ به روایت ابن سعد در الطبقات الکبری (۳۱۵ / ۷) و دارمی در المسند (۱ / ۲۹۵).

^۳ به روایت ابن وضاح در البدع و النهی عنها (۹۹).

گمراهی خود غرق کنند و حقایق را که می‌شناسید، بر شما مُشْتَبَه سازند»^۱.
امام احمد نیز در نامه خود به متوکل این سخن را ذکر کرده و گفته است:
«ابوقلابه که چندین تن از یاران رسول الله ﷺ را درک نموده می‌گوید: با
صاحبان أهواء - یا فرمود: با اهل کشمکش و جدال - همنشینی نکنید»^۲.
پرهیز از این کشمکش‌ها برای حفظ برخی از مفاهیم شرعی است که با این
جدال‌ها در تضاد هستند؛ از جمله:

۱- تمرکز بر عمل مشروعی که برای دین انسان سودمند است؛ همان‌گونه که
مالک بن انس می‌گوید: «من از هرگونه بحث و جدل در دین بیزارم و مردم
شهر ما (مدینه) نیز همیشه از آن بیزار بوده‌اند: مسائلی مثل [جدل درباره] قَدَر،
رأی «جهم» و هر آنچه شبیه به این‌ها است. من سخنی را دوست ندارم مگر
اینکه نتیجه‌اش به عمل ختم شود؛ اما در مورد سخن درباره [ذات] الله باید

^۱ به روایت ابن سعد در الطبقات الكبرى (۹/ ۱۸۴) و دارمی در المسند (۱/ ۳۸۷).

^۲ بنگرید به: مسائل الإمام أحمد لابنه صالح (۲/ ۴۲۷) و سيرة الإمام أحمد لابنه صالح (۱۱۹).

سکوت کرد؛ چرا که بزرگان شهر ما از بحث در دین نهی می‌کردند، مگر در مواردی که به یک عمل مربوط می‌شد»^۱!

اوزاعی می‌گوید: «هرگاه خداوند برای قومی شری بخواهد، آن‌ها را به جدل سرگرم می‌کند و از عمل باز می‌دارد»^۲.

درست‌تر از این، سخن پیامبر ﷺ است که فرمود: «هیچ قومی پس از آنکه هدایت شده بودند، به گمراهی نیفتادند مگر زمانی که به جدل (و بحث‌های بیهوده) روی آوردند»^۳.

این همان ویژگی ارزشمندی است که ابن عباس در ستایش صحابه بیان کرده است: «مردمی بهتر از یاران رسول الله ﷺ ندیدم؛ آن‌ها تا زمان وفات ایشان،

^۱ به روایت لالکائی در شرح اصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۱/ ۱۶۸).

^۲ به روایت ابن ابی خيثمه در التاريخ الكبير (۳/ ۲۵۱) و لالکائی (۱/ ۱۶۴).

^۳ به روایت احمد (۳۶/ ۴۹۳) و ترمذی (۵/ ۳۷۸) شماره (۳۲۵۳).

تنها سیزده مسئله از ایشان پرسیدند که [پاسخ] همگی در قرآن آمده است؛
آن‌ها هرگز جز درباره آنچه برایشان سودمند بود، سوال نمی‌کردند.^۱

قاسم بن محمد نیز می‌گوید: «من مردم [یعنی بزرگان صحابه] را دیدم که
حرف آن‌ها را به وجد نمی‌آورد، بلکه تنها شیفته عمل بودند».^۲

مالک بن دینار می‌گوید: «با حسن بصری نشستیم بودم که او صدای بحث و
جدل گروهی را در مسجد شنید. گفت: ای مالک، این‌ها کسانی هستند که از
عبادت خسته شده‌اند، از پارسایی بیزارند و حرف زدن را از عمل کردن آسان‌تر
یافته‌اند».^۳

^۱ به روایت دارمی در مسند (۱/۲۲۴)، طبرانی در معجم کبیر (۱۱/۴۵۴)، ابن بطه در ابانه (۱/۳۹۸) و ابن
عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله (۲/۱۰۶۲).

^۲ به روایت ابن وهب در جامع (۱/۳۰۳)، (۱/۳۱۷) و ابوداؤد در الزهد (۳۵۴).

^۳ به روایت ابن وهب در جامع (۲/۱۸۹).

یحیی بن ایوب نیز می‌گوید: «شنیده‌ام که اهل علم می‌گفتند: هرگاه خداوند بخواهد به بنده خود خیری نیاموزد، او را به اغالیط^۱ (مسائل بی‌ثمر و گیج‌کننده) دچار می‌کند»^۲.

بنابراین، سرگرم شدن به حرف، جدال و پرداختن به مسائل پیچیده و بی‌حاصل، تنها باعث غفلت از علم سودمند و عمل شایسته‌ای می‌شود که هر مسلمان باید تمام همت خود را صرف آن کند.

^۱ «أغالیط» (جمع أغلوطه) به معنای پرسش‌های پیچیده و تله‌گونه‌ای است که هدف از طرح آن‌ها نه رسیدن به حقیقت، بلکه به اشتباه انداختن، آزمودن یا درمانده کردن مخاطب است. در اصطلاح، این واژه به آن دسته از مسائل ذهنی و انتزاعی گفته می‌شود که هیچ‌ثمره عملی ندارند و تنها باعث سرگردانی ذهن و بازماندن از دانش نافع می‌شوند. بنگرید به: لسان العرب، ابن منظور، ذیل واژه «غلط»؛ المعجم الوسیط، مجمع اللغة العربیة، ذیل واژه «غلط». (مترجم)

^۲ به روایت ابن وهب در جامع (۲/۲۴۲).

۲- تسلیم بودن و پیروی از نصوص و احکام شرع: رها کردن کشمکش و جدال، روش گذشتگان بوده است؛ آن‌ها اهل دعوا و بحث‌های بیهوده نبودند، بلکه اهل تسلیم و عمل بودند!

در واقع، کشمکش روحیهٔ تسلیم را ضعیف می‌کند و زمینه‌ساز انحراف از شریعت است. این کار، یکی از راه‌های سد کردن مسیر حق است؛ چنان که فضیل بن عیاض می‌گوید: «از رفتن به نزد صاحب بدعت بپرهیزید، چرا که آن‌ها [شما را] از رسیدن به حق باز می‌دارند».^۲

۳- تضعیف یقین و آرامش قلبی: زیاده‌روی در بحث و جدل پیرامون مسائل اعتقادی به سبک کشمکش‌های فکری، باعث سرگردانی و شک می‌شود، یقین را ضعیف می‌کند و نفاق و بیماری‌های قلبی به همراه می‌آورد. این همان حقیقتی است که در سخنان سلف بر آن تأکید شده است:

^۱ السنة خلال (۲ / ۱۶).

^۲ به روایت لالکائی در شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۱ / ۱۵۵).

ابن عباس می‌گوید: «با اهل اهواء (پیروان باورهای انحرافی) همنشینی نکنید؛ چرا که محافل آن‌ها دل‌ها را بیمار می‌سازد»^۱!

وقتی شخصی به حسن بصری گفت: «ای اباسعید، بیا با هم بحث و مناظره کنیم»، او پاسخ داد: «من دینم را شناخته‌ام؛ کسی با تو جدل می‌کند که در دینش دچار شک است»^۲.

امام مالک می‌گوید: «جدل و کشمکش در دانش، نور علم را از دل بنده می‌برد» و همچنین گفت: «این [کار] دل را سخت می‌کند و کینه به بار می‌آورد»^۳.

جعفر بن محمد نیز می‌گوید: «از کشمکش و جدال در دین بپرهیزید؛ چرا که دل را به خود مشغول می‌کند و نفاق می‌آورد»^۴.

^۱ به روایت فریابی در القدر (۲۲۹)؛ آجری در الشریعة (۱/ ۴۵۲)؛ ابن بطه در الإبانة (۲/ ۴۳۸).

^۲ به روایت ابن ابی‌الدنیا در الصمت (۲۹۳)؛ فریابی در القدر (۲۱۶)؛ آجری (۱/ ۴۳۸).

^۳ بنگرید به: ترتیب المدارك قاضی عیاض (۲/ ۳۹)؛ سیر أعلام النبلاء (۸/ ۱۰۶).

^۴ به روایت ابن بطه در الإبانة (۲/ ۵۲۵)؛ لالکائی در شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۱/ ۱۴۵).

أحنف بن قیس می‌گوید: «جدال فراوان، بذرنفاق را در دل می‌کارد».^۱

عبدالرزاق می‌گوید: «قلب، ضعیف (و آسیب‌پذیر) است و دین از آن کسی نیست که [صرفاً در بحث] غلبه می‌کند».^۲

کشمکش در دین یا خودش انحراف از حق است یا راه را برای آن باز می‌کند؛ چون ذهن را از علم نافع و عمل صالح دور نگه می‌دارد، توان تسلیم و انقیاد را از دل می‌گیرد و نتیجه‌ای جز سرگردانی و شک ندارد. این در حالی است که اصول دین به هیچ‌کدام از این‌ها بستگی ندارد و نیازی هم به آن‌ها ندارد. به همین دلیل، سلف صالح همیشه با اصل کشمکش و جدل مخالف بودند؛

^۱ به روایت لالکائی در شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة (۱/ ۱۴۵).

^۲ به روایت لالکائی (۱/ ۱۵۲) و بیهقی در القضاء و القدر (۳۲۳).

همان‌طور که امام احمد در بیان اصول سنت، «رها کردن مرء»^۱ جدال و کشمکش در دین» را یکی از آن اصول دانسته است.^۲

الگوی هوشمندانه و موفق بزرگان سلف، تأکید بر روشن‌گری، نشر دانش و آموزش مسائل ضروری دین به مردم بود. این همان روشی است که شاید برای برخی در عصر ما عجیب باشد؛ روزگاری که مردم به جدال و گفتگوهای بی‌پایان میان جریان‌های مختلف عادت کرده‌اند و احکام شرعی مثل یک «بحث آزاد» یا «تضارب آرا» به نمایش گذاشته می‌شود. در چنین فضایی، عده‌ای فکر می‌کنند اگر به شبهه‌ها پاسخ ندهیم، با افراد تردیدزده بحث نکنیم و زبان مبلغان انحراف را نبندیم، به جبهه حق آسیب زده‌ایم و اجازه

^۱ «مرء» به معنای ستیزه‌جویی در گفتار و بحث و جدلی است که هدف آن نه رسیدن به حقیقت، بلکه صرفاً پیروزی بر حریف، ابراز برتری یا ایجاد تردید در حقایق روشن است. در واقع، مرء نوعی مجادله با قصد لجاجت است که در آن فرد بدون دانش کافی یا با نیت به کرسی نشاندن حرف خود، در برابر حق مقاومت می‌کند. (مترجم)

^۲ بنگرید به: طبقات الحنابلة لابن ابي يعلى (۱/۲۴۱)؛ شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة (۱/۱۷۵).

داده‌ایم انحرافات بیشتر ریشه بدوانند. به همین دلیل، شاید شنیدن اینکه اصل کشمکش و جدال در واقع ناپسند است، برایشان غیرمنتظره باشد.

ریشه این نپذیرفتن و عجیب پنداشتن، خلط میان دو مقام و جایگاه است:

نخست؛ مقام ابتدا (آموزش مبانی): این همان اصلی است که در آن باید اصول محکم دین تقریر و برای آن‌ها استدلال شود و احکام شرعی آموزش داده شود. این کار برای عموم مردم سودمند است و همه به آن نیاز مبرم دارند و هیچ‌کس از آن بی‌نیاز نیست؛ این همان روشی است که سلف صالح بر آن بودند.

این روشی است که همه مردم به آن نیاز دارند؛ چرا که هیچ‌کس از شناخت اصول دین خود یا یادگیری احکامی که در علم و عمل بر او واجب است، بی‌نیاز نیست. هیچ‌کدام از این موارد وابسته به بحث و جدل یا کشمکش نیست. همچنین این روش بسیار مفید است؛ زیرا علم درست را نشر می‌دهد، به کار شایسته تشویق می‌کند، به آراستگی به فضایل و مکارم فرامی‌خواند و دل‌ها

را از مفاهیم ایمان و یقین، بزرگداشت و شکوه پروردگار، ارج نهادن به شریعت و آمادگی برای آخرت سرشار می‌سازد.

دوم؛ مقام پاسخ‌گویی: مقام دوم، پاسخ‌گویی است که یک استثنای عارض (پیش‌آمده) به شمار می‌رود. این بخش تابع مصلحت و مفسده است و با تغییر زمان و مکان، دگرگونی احوال، ضعف حق یا ظهور باطل تغییر می‌کند. در چنین شرایطی، دفاع از اصول شریعت و محکمت‌آن، پاسخ دادن به صاحبان شبهه، مجادلهٔ نیکو با آن‌ها، آشکار کردن مغالطه‌ها و اصلاح دیدگاه‌هایشان واجب می‌شود.

اما این جایگاه همیشه یک «استثنا» باقی می‌ماند و نباید آن را «اصل» قرار داد؛ زیرا نیاز به مجادله، به شرایط خاص یا گروه مشخصی از مردم مربوط می‌شود که به آن نیاز دارند. این بخش مانند دارو است که باید به اندازهٔ نیاز بیمار تجویز شود. اگر کسی با دیدن سودمندی یک دارو پیشنهاد دهد که آن را میان همهٔ مردم - حتی افراد سالم - پخش کنند، یا با دیدن اثر اندک آن، مقدار دارو را بیش از حد زیاد کند، این درمان به هلاکت ختم می‌شود.

پاسخ به شبهات نیز همین‌گونه است؛ موضوعی است وابسته به نیاز که با اختلاف زمان و مکان تغییر می‌کند. این کار هرچند بابتی مهم در آموزش حق و نشر آن است، اما نباید باعث شود از اصلِ نشر حق و آموزشِ عمومیِ دانش که همهٔ مردم به آن نیاز دارند، غافل شویم.

بنابراین، اگر در زمانی شبهاتی شایع شود که در وجود خداوند تردید ایجاد کند یا دلایل ضروری بر وجود آفریدگار را زیر سؤال ببرد، بر هر عالمی که نسبت به سخنان آنان آگاهی دارد و می‌تواند باطلشان را درهم شکند واجب است با آن ادعاها مقابله کند تا حق در دل اهل آن تثبیت شود و شک و تردید از کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته‌اند زدوده شود. اما این ضرورت، هرگز مجوزی برای آموزش شبهات ملحدان و پاسخ به آن‌ها در مساجد و برای عموم مردم نیست؛ زیرا این کار در زمرهٔ دانش سودمندِ عمومی که مردم به آن نیاز دارند، قرار نمی‌گیرد.

بنابراین، روش آموزش و نشر حق یکی از بزرگترین تضمین‌ها برای مصون ماندن مردم از تأثیر شبهات است. پاسخ دادن به شبهه، امری واجب و

اجتناب‌ناپذیر است و هرگز نباید آن را دست‌کم گرفت؛ اما مقصود این است که برخی مردم از نقش کلیدی «آموزش» در مصونیت‌بخشی غافل می‌شوند. آن‌ها متوجه نیستند که شبهات معمولاً در نقاط آسیب‌پذیر و سستی نفوذ می‌کنند که جهل در آنجا ریشه دوانده و علم به آثار نبوت کمرنگ شده است؛ در چنین فضایی، شبهات به راحتی ذهن‌ها را می‌ربایند. اگر علم در میان مردم رایج بود و آن‌ها سرگرم یادگیری حقایق و لوازم آن بودند، همین اشتغال علمی بزرگترین سد در برابر نفوذ شبهات می‌شد؛ چرا که همیشه پیشگیری بهتر از درمان است.

ابن تیمیه در خلاصه‌سازی این معنا می‌گوید: «اما جدل، چیزی نیست که مردم را با آن [به دین] فرا بخوانند، بلکه از باب دفع متجاوز است؛ پس هرگاه کسی با حق به مخالفت برخاست، با او به بهترین شیوه مجادله می‌شود»^۱. بنابراین، ستیز با پیروان باطل، امری اجتناب‌ناپذیر و یک واجب شرعی است و در زمره کارهای شایسته و ستوده جای می‌گیرد. به همین دلیل بود که

^۱ الرد علی المنطقیین (۴۶۸).

فقیهان سلف هرگاه نیاز می‌شد، این مسیر را در پیش می‌گرفتند؛ با پیروان باورهای انحرافی به مناظره می‌پرداختند و در رد آن‌ها کتاب‌ها می‌نوشتند.

هیچ تضادی میان رویکرد «ترکِ پاسخ‌گویی» و رویکرد «پاسخ دادن به آن‌ها» وجود ندارد؛ چرا که این موضوع تابع مصلحت و بسته به نیاز است. اینجا یک تعارض حقیقی در کار نیست، بلکه همگی یک روش واحد هستند که بر آموزش، تزکیه و تربیت تمرکز دارد و در عین حال، از برخورد با شبهات و موانع اثرگذار بر جامعه غافل نمی‌ماند.

هرگاه این جدال (دفاع از حق) ستوده باشد، قطعاً مقوله مورد نظر ما را شامل نمی‌شود. کسی که به حق و عدالت و در حد نیاز، با هدف روشن‌گری و خیرخواهی برای مردم به جدال و بحث می‌پردازد، هرگز مورد ملامت قرار نمی‌گیرد؛ این کار نه تنها باعث لغزش او به سوی باورهای انحرافی نمی‌شود، بلکه از جمله اعمال نیکی است که پاداش الهی به همراه دارد.

خصومت و جدال [باطل] از دو جهت رخ می‌دهد:

راه نخست: جدال برای باطل.

راه دوم: ستیزه برای حق.

ستیزه بر پایه باطل به این معنا است که فرد از یک سخن نادرست یا معنایی باطل دفاع کند؛ سپس به دلیل زیاده‌روی در این ستیزه، ناچار می‌شود به گفته‌هایی پایبند شود که انحراف و گمراهی شدیدتری دارند. این کشمکش‌ها او را به سمتی می‌برد که برای پیروزی در بحث، به بطلان خود بیفزاید یا دیدگاه‌ها و تصورات جدیدی را بپذیرد. همچنین ممکن است او را به انکار اصول صحیح یا نصوص صریح، یا احکام و عقاید و امثال آن وادارد؛ با اینکه شاید در آغاز کار نسبت به باطلی ضعیف‌تر تردید داشت، اما این کشمکش‌ها در نهایت او را به باطل بزرگ‌تر پیوند می‌زند، به گونه‌ای که از آن دفاع می‌کند، آن را ترویج می‌دهد و به مخالفانش می‌تازد.

اما ستیزه برای دفاع از حق: اینجا شاید این پرسش مطرح شود که چگونه دفاع از حق می‌تواند زمینه‌ساز افتادن در دام بدعت و باورهای انحرافی شود؟

حقیقت این است که اگر دفاع واقعاً برای حق باشد، هرگز به باطل نمی‌انجامد؛ اما این ستیزه برای دفاع از حق، گاهی با هوای نفس می‌آمیزد و پیامد آن، درافتادن به انواع باطل است.

برای نمونه، ممکن است کسی از حق دفاع کند در حالی که نسبت به آن نادان است؛ در نتیجه کار او به پذیرش خودِ آن اندیشه باطل ختم می‌شود یا برخی مقدمات و آثار آن باطل به ذهنش نفوذ می‌کند.

یا ممکن است از حق دفاع کند اما بدون رعایت عدالت؛ در این صورت به ستم، سرکشی و فجور دچار می‌شود و به همان اندازه که از حد فراتر می‌رود، از مسیر حق دور می‌شود.

همچنین ممکن است در دفاع از حق، به مفاهیم فاسدی ملتزم شود که به اشتباه آن‌ها را از لوازم حق می‌پندارد.

بزرگان سلف بر اساس ژرف‌اندیشی خود، همواره نسبت به خطر نفوذِ خطا، هنگام پاسخ‌گویی به بدعت‌ها هشدار می‌دادند. روایت شده است که دو مرد نزد او زاعی آمدند و او را از جدال خود با «قَدَری‌ها» (منکران تقدیر) باخبر کردند؛

آن‌ها در پاسخ به شبهه قدری‌ها گفته بودند: «خداوند ما را به آنچه از آن نهی کرده، مجبور ساخته است». اوزاعی به ابواسحاق فزاری رو کرد و گفت: «ای ابواسحاق، پاسخشان را بده». فزاری گفت: «ای فلان و فلان! آن‌هایی که نزد شما آمدند، بدعت و حرف نوساخته‌ای آورده بودند؛ اما من می‌بینم که شما هم با این پاسخ خود، از یک بدعت خارج شده و به بدعتی دیگر مانند همان دچار شده‌اید». اوزاعی گفت: «درست گفتمی و چه نیکو گفتمی ای ابواسحاق!»
امام احمد نیز این نوع پاسخ‌گویی را نپذیرفته و به ریشه لغزش در این گونه جدل‌ها اشاره کرده و گفته است: «هرگاه کسی بدعتی می‌آورد، دیگران در پاسخ به آن زیاده‌روی می‌کنند».^۲

^۱ الخلال در کتاب السنة (۱/ ۴۳۷-۴۳۸) آن را روایت کرده است. مقصود از این سخن، ناپسند دانستن به کار بردن واژه «جبر» است؛ زیرا چنین تعبیری در قرآن و سنت شناخته شده نیست و همچنین به دلیل ابهامی است که در این لفظ وجود دارد؛ زیرا ممکن است معنایی باطل را در ذهن تداعی کند، مانند اینکه منظور از آن، «اجبار منافی با اراده» باشد. بنگرید به: منهاج السنة النبویة (۳/ ۲۴۶-۲۴۸)؛ مجموع الفتاوی (۵/ ۴۳۰-۴۳۲)؛ الحجّة فی بیان المحجة (۲/ ۷۵).

^۲ بنگرید به: السنة للخلال (۱/ ۴۳۶). یعنی چنان در پاسخ فرو می‌روند و زیاده‌روی می‌کنند که خود دچار بدعتی دیگر می‌شوند. (مترجم)

همچنین وقتی به عبدالرحمن بن مهدی گفتند که فلانی کتابی در رد بر بدعت‌گذاران نوشته است، پرسید: «با چه چیزی به آن‌ها پاسخ داده؟ با کتاب و سنت؟» گفتند: «نه، بلکه با استدلال عقلی و نظر». او گفت: «بسیار بد عمل کرده است؛ بدعتی را با بدعتی دیگر پاسخ داده است»!

بنابراین، آلوده شدن به گرایش‌های انحرافی برای کسی که از حق دفاع می‌کند به سبب دو کمبود رخ می‌دهد: کمبود در باب علم و کمبود در باب عدل.

* * *

آثار این مقوله:

این نوع کشمکش‌ها تأثیر زیادی در نفوذ انحرافات میان مردم دارند. با نگاهی به وضعیت امروزی خود، می‌بینیم که آثار این کشمکش‌ها بر کسی که به آن

^۱ بنگرید به: قوت القلوب ابوطالب مکی (۱/ ۲۸۷)؛ ترتیب المدارك قاضی عیاض (۳/ ۲۰۷)؛ صون المنطق سیوطی (۱۸۰-۱۸۱). همچنین بنگرید به: الانتصار لأصحاب الحدیث سمعانی (۱۰)؛ جامع المسائل ابن تیمیة (۹/ ۱۲-۱۳).

دچار شده، بسیار آشکار است. از جمله پیامدهای ناگوار آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از میان رفتن عدالت واجب:

این یکی از زشت‌ترین آثار این کشمکش‌ها است؛ در چنین فضایی، ستم به دیگران، تجاوز به حقوق آن‌ها و بی‌اخلاقی در برخورد با مخالفان شدت می‌گیرد. در این حالت، سخنی را که طرف مقابل نگفته به او نسبت می‌دهند، یا سخن او را بر معنایی احتمالی حمل می‌کنند که نگفته است، یا در بزرگ‌نمایی اشتباهات او زیاده‌روی کرده و خوبی‌های فرد خطاکار را کاملاً نادیده می‌گیرند؛ که همه این‌ها مصداق ستم است.

تعبیر قابل توجهی از صحابی گرانقدر، ابودرداء روایت شده که کشمکش و ستیزه را با ستم پیوند داده است؛ او می‌فرماید: «تا زمانی که اهل کشمکش

باشی، ستمگری؛ تا زمانی که اهل میراء باشی، گناهکاری؛ و تا زمانی که جز برای خدا سخن بگویی، دروغ‌گویی!»^۱

این جمله که «تا زمانی که اهل کشمکش باشی، ستمگری»، نشان‌دهندهٔ درک عمیق از تأثیر این بحث‌ها در افتادن به دام ستم است. کشمکش، تعادل روانی فرد را بر هم می‌زند و آتش کینه را در دل شعله‌ور می‌کند؛ در چنین شرایطی، آرا و موضع‌گیری‌ها مانند قایقی در دریایی طوفانی هستند. رعایت عدالت در قبال افکار و اشخاص، ترازوی دقیقی است که فرد غرق در کشمکش، هرگز نمی‌تواند آن را به درستی تنظیم کند.

دروغ بستن به مخالف:

این رفتار تابع ستمگری است که قبلاً بیان شد؛ با این حال، زشتی دروغ باید به تنهایی بررسی شود تا وقاحت این کشمکش و آثار آن آشکار گردد. چه بسیار

^۱ آدم بن ابی‌ایاس در العلم و الحلم (۶۲)، ابن وهب در الجامع (۲/ ۲۴۷)، احمد در الزهد (۱۱۴)، ابوداود در الزهد (۲۰۹) و (۲۰۱) و دارمی در المسند (۱/ ۳۳۶) آن را روایت کرده‌اند. همچنین مانند آن از ابن‌عباس روایت شده که یعقوب بن سفیان در المعرفة و التاريخ (۱/ ۵۲۶)، عدنی در الإیمان (۷۱) و ابن‌قتیبه در عیون الأخبار (۲/ ۱۹۵-۱۹۶) آن را آورده‌اند.

پیش می‌آید که طرف‌های دعوا به یکدیگر دروغ می‌بندند و هر طرف، دیگری را به ستم و سرکشی‌ای متهم می‌کند که حتی عموم مسلمانان نیز از آن پرهیز می‌کنند. در یادآوری همین معنا، وَهَب بن مُنَبِّه می‌گوید: «دانش طغیانی همچون طغیان مال دارد»^۱.

- گرفتار شدن در غلو متقابل:

یکی از آثار ناپسند کشمکش‌ها، پدید آوردن افراط متقابل است؛ به این صورت که اگر کسی در باوری گمراه کننده بیفتد، فرد دیگری با باوری متضاد در جبهه مقابل پیدا می‌شود و پاسخ افراط را با افراطی دیگر می‌دهد. در نتیجه، برخی مردم برای مقابله با غلو روافض درباره‌ی اهل بیت مصطفی ﷺ، از آنان بی‌زاری می‌جویند، شأن ایشان را ناچیز می‌شمارند و مقام دشمنانشان را بالا می‌برند. عده‌ای دیگر نیز در واکنش به غلو در موضوع تکفیر، در ارجاء غلو می‌کنند و ایمان را تنها به پذیرش قلبی مشروط می‌سازند. همچنین برخی به

^۱ ابن مبارک در الرقائق (۲/ ۶۲)، ابوخیثمه زهیر بن حرب در العلم (۲۶)، فسوی در المعرفة و التاريخ (۱/

۱۱۷۹) و احمد در الزهد (۳۰۱) آن را روایت کرده‌اند. یعنی همانطور که مال باعث طغیان برخی می‌شود،

علم نیز به دلیل جایگاهی که برای فرد ایجاد می‌کند ممکن است او را به طغیان وا دارد. (مترجم)

سمت گرایش‌های افراطی زن‌ستیزانه می‌روند یا برای مقابله با غلو فمینیستی، این گرایش‌های ضد زن را توجیه می‌کنند یا سبک می‌شمارند. عده‌ای هم در واکنش به کسانی که هرگونه انحرافی را در این زمینه توجیه می‌کنند، دچار افراط شده و حتی برخی روش‌های پذیرفته شده در اجتهاد سیاسی را رد می‌کنند.

به همین ترتیب، تقریباً در هیچ زمینه‌ای افراطی نمی‌یابی مگر آنکه عده‌ای را می‌بینی که برای رد باطل، به باطلی دیگر در جهت مخالف روی می‌آورند؛ این یک ویژگی طبیعی در بشر است که نمی‌توان آن را انکار کرد و خردمند کسی است که از خطر نفوذ افراط در اثر این کشمکش‌ها آگاه باشد.

ابن قتیبه بخشی از این گرایش انسانی و برخی آثار آن را در آن زمان چنین بازگو می‌کند: «هنگامی که گروهی از اهل اثبات [قَدْر]، زیاده‌روی اینان [یعنی نافیان قَدْر] را در مسئله قدر دیدند و کشمکش میانشان بالا گرفت، دشمنی و لجاجت آنان را بر آن داشت تا غلو آنان را با غلوی دیگر پاسخ دهند و با افراط با آنان مخالفت کنند؛ پس به مذهب جَهْم در جبر محض روی آوردند و بنده را

که مورد امر و نهی قرار گرفته و مکلف است، چنان پنداشتند که در حقیقت توان انجام هیچ خیر و شری را ندارد و به درستی هیچ کاری را انجام نمی‌دهد»!

وی همچنین می‌گوید: «همچنین دیدم که وقتی این گروه، افراط رافضیان را در محبت علی و برتری دادن او بر کسانی که رسول خدا ﷺ و یارانش مقدم داشته بودند مشاهده کردند، [واکنش برعکس نشان دادند]. آن‌ها وقتی ادعای شریک بودن علی در نبوت پیامبر ﷺ، نسبت دادن علم غیب به امامان از نسل او و آن سخنان و رازهای آمیخته به دروغ، کفر، نادانی و حماقت را دیدند و متوجه دشنام‌گویی، کینه‌توزی و بی‌زاری آنان نسبت به برگزیدگان سلف شدند، در مقابل به افراط در پایین آوردن مقام علی - کرم‌الله وجهه - و کاستن از حق او روی آوردند. آنان در سخنان خود - هرچند غیرمستقیم - ظالمانه به او طعنه زدند و با ریختن خون به ناحق، بر او تعدی کردند و وی را به همدستی و تبانی در کشتن عثمان - رضی‌الله عنه - متهم ساختند. اینان از روی نادانی،

^۱ الاختلاف في اللفظ (۳۳).

او را از شمار پیشوایان هدایت بیرون کرده و در زمرهٔ امامان فتنه قرار دادند؛ حتی به دلیل اختلاف مردم بر سر او، عنوان خلافت را برایش لازم ندانستند، در حالی که آن را برای یزید بن معاویه - به بهانهٔ اجماع مردم بر او - واجب شمردند و هر کس را که از علی به نیکی یاد می‌کرد، به بدی متهم کردند.^۱

پس ستیزه و کشمکش، ذات بشری را به سوی دو طرفِ نقیض (افراط و تفریط) می‌کشاند و بدین‌سان همهٔ مقاصد شر در آن جمع می‌شود؛ چنان‌که ابن‌عائشه می‌گوید: «خداوند متعال بندگانش را به هیچ امری فرمان نداد، مگر آنکه شیطان را در آن دو وسوسه و تحریک است: یا به سوی غلو (افراط) و یا به سوی تقصیر (تفریط)؛ پس به هر کدام که دست یابد، خشنود می‌گردد».^۲

^۱ الاختلاف في اللفظ (۵۴).

^۲ خطابی در العزلة (۹۷) آن را روایت کرده است. ابونعیم نیز مانند آن را از مخلد بن حسین روایت کرده، چنان‌که در حلیة الأولیاء (۸ / ۲۲۶) آمده است و از طریق او، ابن جوزی در تلبیس إبلیس (۳۱) آورده است. همچنین برای دیدن نمونه‌هایی در این باره بنگرید به: إغاثة اللهفان (۱ / ۱۱۶-۱۱۸). برای مطالعهٔ الگوهای متعددی از تأثیر واکنش‌ها بر شکل‌گیری فرقه‌ها و باورهای انحرافی بنگرید به: قواعد وضوابط منهجية للردود العقديّة نوشتهٔ احمد قوشتی (۲۳۷-۲۴۳)؛ العقيدة السلفية في كلام رب البرية نوشتهٔ عبدالله جدیع (۲۶۹-۲۸۱).

- سرگردانی و حیرت‌زدگی:

کشمکش‌های فراوان، غرق کردن خود در آن‌ها و تبدیل همهٔ احکام دین به موضوعی برای نزاع، سببِ افتادن انسان در سرگردانی، شک و حیرت می‌شود؛ در نتیجه یقین در هم می‌شکند، ایمان سست می‌شود و انسان حیران می‌ماند. دلیل این امر آن است که ایمان با علم نافع تغذیه می‌شود؛ همان دانشی که جان را به انجام کارهای شایسته‌ای همچون دعا، استغفار، نماز و خواندن قرآن برمی‌انگیزد. پس هرگاه مسلمان سرگرم کشمکش شود و این رفتار بر او چیره گردد، ریشهٔ علم را ضعیف کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده که او را از طاعت بازمی‌دارد و در تردید و شک را باز می‌کند. تمام این‌ها نشان دهندهٔ ضعیف شدن یقین است و به همین سبب، دربارهٔ پیامد نگریستن در شبهات هشدار جدی داده شده است.

سرسرگردانی و حیرت‌زدگی در این کشمکش‌ها جنبهٔ خطرناک دیگری نیز دارد و آن اثر تند و شدیدش بر عامهٔ مسلمانان است؛ آنان وقتی می‌بینند بر سر مسائل دینی جدال می‌شود و دربارهٔ بدیهیات و مُسَلِّماتِ دین خصومت

صورت می‌گیرد، و شاهد تکفیر و طعن زدن به کسانی هستند که بزرگشان می‌دارند، و همچنین فحاشی و بدزبانی را از کسانی می‌بینند که آنان را در پایبندی به دین و پیروی از سنت پیامبر ﷺ الگو می‌پنداشتند، این امر برای بسیاری از آنان باعث فتنه می‌شود یا یقین را در دل‌هایشان سست می‌کند؛ و این از معانی عمیقِ نهی از جدال در فقه سلف - رضی الله عنهم - است.

- توژم موضوع بحث و بزرگتر شدن آن از حد خود:

این حالت زمانی رخ می‌دهد که مسلمان به دلیل مشغله زیاد در کشمکش بر سر مسائلی خاص - هرچند که بر حق باشد - به شدت تحت تأثیر قرار گیرد؛ در واقع با توجه به درگیری‌اش با آن مسئله، دقت در جزئیات هر سخنی که در آن باره گفته می‌شود و پیگیری مستمر و واکنش‌های مردم نسبت به آن، چه بسا این امر باعث شود وزن موضوعی که برایش می‌جنگد، از جایگاه معتبر و واقعی‌اش فراتر رود؛ در نتیجه، به آن مسئله بیش از آنچه سزاوارش است بها می‌دهد و این از پیامدهای پنهان خصومت است که چه بسا انسان متوجه آن نشود.

به همین ترتیب، ممکن است دربارهٔ یک مسئلهٔ اجتهادی چنان حکم کند که گویا از احکام قطعی است، یا از اهمیت یک حکم قطعی بکاهد، یا به کفر کسی که با او مخالفت می‌کند یا عدم پذیرش عذر او حکم دهد؛ همچنین ممکن است در تحقیر آن سخن یا گوینده‌اش زیاده‌روی کند؛ این‌ها و مواردی از این دست، همگی از پیامدهایی است که بزرگ‌نمایی ناخودآگاهِ موضوع مورد نزاع، به انسان تحمیل می‌کند.

- تغییر اولویت‌ها:

این بدان سبب است که اگر انسان، سرگرم جدل و کشمکش شود، به هر سو که آن جریان‌ها بچرخند، با آن‌ها همراه می‌شود؛ در نتیجه مشغول آن‌ها گشته و تحقیق در مسائل مربوط به آن‌ها را شدت می‌بخشد و به جزئیات اشکالات و الزاماتی که آن بحث‌ها برمی‌انگیزند، اهمیت می‌دهد. این امر اثر بدی بر شخصیت طالب علم دارد؛ به گونه‌ای که بنای علمی او دیگر بر پایهٔ نیازهای واقعی علمی و جامعیت موضوعی استوار نیست، بلکه تنها تابع مسائل و جدل‌های معاصر برانگیخته شده است. در نتیجه، ممکن است در

حفظ قرآن کریم، توجه به سنت، قواعد فقه و اصول، یا ابواب اعتقادی کوتاهی کند و تنها به موارد جدل و نزاع مرتبط با این کشمکش‌ها بپردازد؛ که همین امر باعث پدید آمدن رخنه‌های بزرگی در ساختار علمی او می‌شود.

البته این سخن به معنای نکوهش کسی نیست که به دلیل نیازی مشخص، به برخی مسائل یا ابواب توجه ویژه دارد؛ مانند اینکه بخواهد به فرد باطل‌گرا پاسخ دهد یا برخی مسائل مربوط به آن را تبیین کند. بلکه این کار، خود از جمله انگیزه‌هایی است که انسان را به طلب علم وامی‌دارد؛ مشروط بر اینکه این وضعیت بر تمام احوال و شئون فرد غالب نگردد.

گاه در برخی افراد، شدت تغییر اولویت‌ها به سبب این کشمکش‌ها تا جایی پیش می‌رود که سرگرم امور بی‌فایده آن می‌شوند؛ در نتیجه تنها واکنش‌ها و ردیه‌ها را دنبال می‌کنند و کار به اینجا ختم می‌شود که زمان خود را به جای کسب دانش، یادگیری و آموزش آن، ضایع می‌کنند؛ و این از شومی و نحوست کشمکش‌ها برای اهل آن است.

و چه بسا بر اهمیت مسائلی که فرد به آن‌ها توجه دارد اثر بگذارد، به گونه‌ای که آن‌ها را از اصول کلی دین بشمارد، یا مردم را در آن مسائل امتحان کند، یا درباره کسی که در آن موضوعات مخالفت کند سخت بگیرد. به همین سبب، فرد غرق در کشمکش‌ها چه بسا ناآگاهانه تحت تأثیر روش بدعت‌گذاران قرار گیرد؛ به طوری که می‌بینی با توده مردم درباره آنچه از امور دینشان نیاز دارند، یا درباره محکومات شرع که در قرآن یا سنت آمده است سخن نمی‌گوید، بلکه تنها بر پایه آنچه در درگیری با اهل بدعت به آن مشغول است [سخن می‌گوید].

در اینجا ضرورت تفکیک میان دو موضوع بسیار مهم است: یکی آموزش این مباحث اعتقادی مربوط به پاسخ به اهل بدعت یا ذکر آن‌ها در هنگام نیاز، و دیگری تبدیل کردن آن‌ها به محتوای اصلی ارائه شده به توده مسلمانان که قرار است از طریق آن بدانند به چه چیزی باید معتقد باشند. گاهی فرد برای آنان درباره مسائل اعتقادی دقیق به کثرت سخن می‌گوید؛ مسائلی مانند حکم کسی که می‌گوید «تلفظ من به قرآن مخلوق است» یا کسی که در این

باره توقف می‌کند؛ و آثار سلف در این زمینه و امثال این مباحث که در اصل خود صحیح و بی‌پیرایه است برایشان نقل می‌شود، در حالی که این موضوعات از نیازهای عموم مردم نیست.

افزون بر این، چنین رویکردی در تبیین عقیده و ایمان، با روش سلف همخوانی ندارد. آن‌ها تنها زمانی به طرح این‌گونه مباحث پرداختند که باطل در آن مسائل راه یافته بود و برای جلوگیری از نفوذ باورهای نادرست، نیاز به روشنگری احساس می‌شد [یعنی زمانی که آن بدعت در میان مردم منتشر شده بود و نیازی به پاسخ‌گویی و رد آن بود]. بنابراین، رعایت این نکته کلیدی ضروری است و نباید از آن حقیقت استوار و همیشگی که در خطاب قرآن و سنت آمده غافل شد.

در این معنا، دو گروه دچار اشتباه شده‌اند:

نخست: کسانی که پیش‌تر ذکر شدند؛ همان‌هایی که از حقیقت این مسائل غافلند و نمی‌دانند که این موضوعات به نیاز برای رد باطل و تبیین حق در زمان

بروز شبهه بستگی دارد، و اصولی نیستند که در هر زمان و مکان و شرایطی مقرر شوند.

دوم: کسانی که پیشوایان سلف را به خاطر این مسائل نقد می‌کنند و می‌گویند: آنان مردم را با مسائلی چون مخلوق نبودن قرآن، لفظ قرآن و توقف در آن و امثال این‌ها آزمودند، در حالی که این کار واجب نبود؛ بلکه از نوع همان جدل ناپسندی است که در میان پیشینیان از صحابه و تابعین وجود نداشت. این گروه چه بسا دربارهٔ اثر این جدل‌ها در تفرقهٔ مسلمانان و پیدایش بدعت‌ها و هواهای نفسانی سخن بسیار می‌گویند.

این سخنان ناشی از جهل به حقیقت ماجرا است؛ چرا که سلف دربارهٔ این مسائل سخن نگفتند مگر پس از آنکه بدعت آشکار شد و برخی از مردم باورهایی مخالف با اصول اسلام برگزیدند. در آن زمان، واجب بود که حکم این مسائل تبیین شود تا سببی برای انکار ایمان واجب به صفات کامل الهی نگردد. امام احمد بن حنبل در توضیح این روش کلی می‌گوید: «ما همواره [در این باره] به سکوت امر می‌کردیم و از ورود در کلام و بحث دربارهٔ قرآن پرهیز

می‌کردیم، اما وقتی به امری فراخوانده شدیم [که نباید در برابر آن سکوت می‌کردیم]، چاره‌ای نداشتیم جز آنکه آن باطل را دفع کنیم و آنچه را که شایسته است درباره آن تبیین نماییم.^۱

بنابر این، این یک دفاع ضروری از اصول شرع بود و نه یک جدل بیهوده؛ زیرا سلف دورترین مردم از جدل و بیزارترین آنان نسبت به آن بودند.

همچنین سکوت از تصریح به این حقیقت که کلام الله غیر مخلوق است، صرفاً رها کردن بحث در این مسئله نیست - آن‌گونه که برخی معاصران گمان می‌کنند - بلکه به معنای پذیرش یک باور باطل یا تردید در یک ایمان واجب است. به همین سبب، وقتی از امام احمد پرسیدند: آیا برای کسی که می‌گوید قرآن کلام الله است و [سپس] سکوت می‌کند [و سخنی درباره مخلوق نبودن آن به میان نمی‌آورد]، رخصتی وجود دارد؟ ایشان فرمود: «برای چه سکوت می‌کند؟ اگر آنچه مردم به آن دچار شدند رخ نمی‌داد، سکوت برای

^۱ السنة للخلال (۲/ ۲۰۶).

او جایز بود؛ اما اکنون که آن‌ها در این باره سخن گفته‌اند، به چه سبب او [حقیقت را] نگوید؟»^۱

حقیقت این است که پس از ظهور آن باور باطل، «برای علما راهی نماند جز آنکه با این سخن به آن پاسخ دهند که: قرآن کلام الله است و بدون شک غیر مخلوق است و جای هیچ توقفی در این امر نیست؛ پس هر کس نگوید غیر مخلوق است، واقفی (توقف‌کننده) نامیده می‌شود که در دین خود دچار شک شده است»^۲.

در ملاحظهٔ حالت سکوت و مقصود از آن، امام مالک در پاسخ به سکوت از سخن گفتن در باب «قَدَر» گفته است: «کسی که از آن سکوت کند در حالی که به قدر اقرار دارد، مشکلی ندارد؛ اما اگر سکوت کند در حالی که در قدر شک دارد، این کار برای او جایز نیست»^۳.

^۱ مسائل الإمام أحمد به روایت ابوداود (۳۵۵).

^۲ الشریعة لأجری (۱/ ۵۲۸).

^۳ بنگرید به: تفسیر الموطأ للقنازعی (۲/ ۷۳۹).

بنابراین، این نقد برخی از معاصران ناشی از ناتوانی در درک روش سلف و ساده‌انگاری نسبت به اندیشهٔ امامان است؛ گویی تصور کرده‌اند که آن‌ها از چنین مفاهیم آشکاری که بر اساس آن مورد نقد قرار می‌گیرند، غافل بوده‌اند! خلاصه آنکه: این سخنی بزرگ است که مسلمان را در برابر این کشمکش‌ها مصون می‌دارد تا مبادا باورهای فاسد در پی این درگیری‌ها به او نفوذ کند، یا دچار کارهای حرام شود، یا بیماری‌هایی در او بیدار گردد که سبب خذلان و رها شدن بنده توسط خداوند شود.

چه بسا کسی بگوید: این هشدار در حق کسی درست است که به سود کفر جدال می‌کند، یا به بدعتی فرامی‌خواند، یا در پی انحراف است، یا حلالی را حرام و حرامی را حلال می‌کند، یا با حکمی قطعی مخالفت می‌ورزد؛ اما من برای دین می‌جنگم، بدعتی را رد می‌کنم و باطلی را رسوا می‌سازم، پس این هشدار شامل من نمی‌شود.

اما مقصودم خود تو هستی و جز تو کسی را اراده نکرده‌ام؛ تو مخاطب نخست این هشدار هستی. کسی که از کفر، الحاد، بدعت یا فسق دفاع

می‌کند، وضعیتش پیش از کشمکش روشن است و درگیری تنها بر گمراهی او می‌افزاید؛ اما کسی که آثار درگیری‌ها بر او پوشیده می‌ماند، همان کسی است که از حق دفاع می‌کند و متوجه مسیرهای خطرناک آن علیه خود نیست.

هشدار دربارهٔ کشمکش‌ها به معنای دست کشیدن از بیان حق، مجادله با اهل باطل، ابطال شبهات و تعقیب باورهای نادرست آنان نیست؛ بلکه این کار باید با دانش، عدالت، خیرخواهی برای مردم و برای تبیین حق انجام شود. بلکه مسلمان هنگام کشمکش باید سه شرط را رعایت کند که دو اقدام دیگر نیز باید به دنبال آن‌ها بیاید:

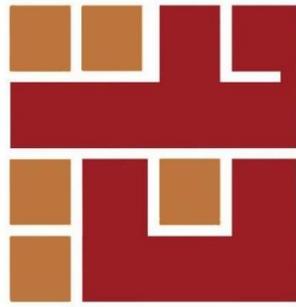
آن سه شرط نخست این است که کشمکش در این موارد باشد:

- ۱- حق آشکار و روشنی که دلایل هویدا همراه دارد.
- ۲- در مسیر مصلحت، منفعت و یک نیاز کاملاً مشخص باشد.
- ۳- با قصدی نیکو باشد و هدفش خیرخواهی برای مردم و راهنمایی آنان به سوی نیکی باشد.

و دو اقدامی که باید به دنبال آن‌ها بیاید عبارتند از:

۱- محاسبهٔ نفس: به این صورت که فرد خود را بازبینی کند، مراقب سخنانش باشد، خودستایی نکند و به بهانهٔ اینکه از حق دفاع می‌کند از وضعیت خود خاطر جمع نباشد؛ بلکه باید نسبت به نیت فاسد و انگیزه‌های پنهان نفس اماره هوشیار باشد.

۲- پناه بردن به الله و درخواست هدایت و سلامت از او، و زاری و تضرع و دعای فراوان به درگاه او.



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies